

فذكر ان بعث اليك ربي سيدا كريما

بنات الله العالمين وفضل رسول رب العالمين المثل في شانه واما اهلنا
الارحمة للعالمين اين سالتك بربنا لضروري غلط بضمنا اين اضع واليغ لست

۱۳۱۲
شخصه صالح
۱۸۹۴

با اهتمام متوقع اعظم ورحمت رب رحيم قاضي عبدالكريم خلف الحاج قاضي
نور محمد صاحب جرم و مغفور قتي الله تراه و جعل الجنة مشواه متوطن بليند

مطبعة
درست
طبع

M.A. LIBRARY, AM.U.
PE504

دُرِیست آخربنی بهادر گوش کن جانِ پند ر
تخفہ نصایح نام این کردم زحق دارم رجا
کاند ز نظر پاکان شو و مقبول چون شیر و شکر
رخی کشیدم بدی هم در دمان چون دروزه
ناسن بر آدم این چنین تخفہ منور نامور
یارب فضل و لطف خود گردان چنان این تخفہ
جمله جهان عاشق شوند خوانند هر شام و صبح

باب اول در بیان توحید باری تعالی عز اسمہ گوید

کرو چوبالغ کودکی فرض است شناسی حق بر
 و اند خدا بیشک کی جزا و نسا یکس دگر

پس چون بدان حضرت خدا شلی نذر دشبہ ہم
ہرگز نژادہ کس از و نہ مادر اور اسنے پیر

اور اطعام و آب و زین ہر گز نباشد حاجتی
خواہی نہ اور غفلت غنی سہو را برو سے گزر

پشتی تخواہ از کسے فی مشورت باس کند
 حشمتہ ہمارا محتاج او از کسے نخواہد بود

جو ہر مرکب جسم ہم عرض و تناسلی ہم گو
نامش محض ان رضا آن کہ آں صاحب شرع کر و خیر

نی گل گہوئی باز ہم زگی نگہوئی نے مزہ ۴۴

اسید فارسی
قال سجاد بن شاذان
قال سجاد بن شاذان
قال سجاد بن شاذان

میں نے کہا کہ میں نے تم سے کچھ نہیں سنا ہے۔

مجلس شورای اسلامی

مجلس الشورى
البحرين
البحرين

سید عالم امام احمد رضا

عالم کونینہ جہان است کہ عالم
نہ جہان نہ جہان است کہ عالم

عقوبت کن حضرت خدا جمله کنه گردود در

باب سوم در بیان عقاید و عقوبت گور گوید

ورگور پرش حق بدان بر کوه کان هم بالغان
منکر گیری پرسدش از وی چو غائب شد بشر

مومن که باشد پارسا بد جواب زود نشان
گویند اورا خب تو همچون عروسی شاد دور

عصاة بعضه مومنان گویند جواب از فضل رب
کفار را بست زبان و ایم عذاب بیش تر

غرقه آبی گر شود شیری کشد یا سوخته
اورا سوالی دان یقین ورگورنی این مفصل

درگور ضعیفه دان بحق ابرار را آسان شود
اشرار را باشد چنان چون درجواران نیشکر

اطفال جمله مشرکان اندر سوال و اربشت
کرده توقف بیشک آن شمع است ناسور

ورگور عاصی مومنی بنید عقابی چند گه
کفار را درگور دان و ایم غذایی بیشتر

انعام و راحت بے عدد احسان کرم درگور ما
مومن که باشد صالحی بنید همین شام و سحر

ورگور باشد زندگی چون زندگی امروز ما
کجاستک نشیند بر قبر مرده بداند ماده نر

بعضه مومنان گویند جواب از فضل رب
کفار را بست زبان و ایم عذاب بیش تر
غرقه آبی گر شود شیری کشد یا سوخته
اورا سوالی دان یقین ورگورنی این مفصل
درگور ضعیفه دان بحق ابرار را آسان شود
اشرار را باشد چنان چون درجواران نیشکر
اطفال جمله مشرکان اندر سوال و اربشت
کرده توقف بیشک آن شمع است ناسور
ورگور عاصی مومنی بنید عقابی چند گه
کفار را درگور دان و ایم غذایی بیشتر
انعام و راحت بے عدد احسان کرم درگور ما
مومن که باشد صالحی بنید همین شام و سحر
ورگور باشد زندگی چون زندگی امروز ما
کجاستک نشیند بر قبر مرده بداند ماده نر

راحت غذا بی هر چه هست از نیک و بد در گویا
 دانند خلقی بکتمان الاهیین جن و بشر
 الاهیین هم در صورتی چو اول دروید میسند جمله زندگان
 و در صورت دوم بیشکی خیزند هر یک از قیست
 صورتی گرفته در وہان داده خنی مرثیت را
 یکپای پیش و پس در گراشد همین و منتظر
 اجساد عالم جلگی مجنون و عاقل کو دکان
 جن و شیاطین و چشم طیر و بهیایم در شر
 آئینده حاضر جلگی هر یک حسابی می دهند
 عدلی شود بر بکتمان ظلمی نه بر کس نی جبر
 میزان بحق دان بیشکی از جبر مؤمن کاوان
 اعمال را و زنی شود آن خیر باشد خواه شر
 نیکی گران آید اگر مصلح بدان او را دلی
 مفید شقی باشد شستین شری گران آید اگر
 پس نامها پاران شوند یا بند جمله مؤمنان
 در راست دست مؤمنان روست چپ جمله کفر
 بر پشت و در سرخ پل بدان خلقی رود بالائی آن
 و زمین باشد تیر تر بار یک دان از موی سر
 بعضی چو برقی بگذرند بعضی چو باد و راکبی
 بعضی چو راجل میروند بعضی چو موری هم تیر

یا جوج با ما جوج هم پیدا شوند اندر جهان
 سرای بعضی آسمان باشند بعضی یک شهر
 از سوی مغرب شمس را باشد طلوعی بی نزاع
 بسته شود در تو به را کان بود مستوح بشیر
 اکثر زما اندر جهان دانی قیاست را نشان
 برایت چون مینی زمان آید قیاست زودتر
 دیگر نشانی علما خوانند خلق بی عمل
 ساجد مینی اندک سجده بیا بی بیشتر
 مشغول مینی در بنا خلق شده از جان و دل
 هر گوی بخوابی آن زمان مردن همین بهتر شمر
 محمود و احمد تاج دین مزدور بینی هر طرف
 شادی قبول ازیر کا مقطع شده هم شتر
 بل بودی روستا کو بان شان هم جفت را
 نفسی نگاهای پای شان گوی بنودی شان بیست
 دانی قیاست بشکی ایشان چو مینی شهر
 مشغول گشته در بنا هر یک بقصری مستحضر

باب چهارم در بیان علم و عمل و فضل آن گوید
بر سنگ خارا نقش دان علمی که خوانی و صفت
آب دان آن نقش را علمی که خوانی در کبر
قرآن بخوان تفسیر هم آموز خط صرف لغت

باجی و باجی از قریب کان
ظفر فی یوم غیر علی السکال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
أجمعين
والجواب على ما سألتموه
في تاريخ ١٢٠٢٠٢
م

خود معنای با بیان توحید هم فقه و خبر ^{یست حدیث ۱۲}
 علی بن جوان کان مرتزانی ف بود و منجه شود
 جنت بیای حور هم یابی خلاصی از سقته
 علیه خوانی بحسرت بدشک ترا منجی بود
 نی بحسرت قوی نی قضای بهران شغلی در
 علیه خوانی بهر حق دان سود خود آن علم را
 علی نه بهر حق بود زان علم بینی صد ضرر
 اگر علم خوانی بحسرت آن بر صدر نشینی مرتفع
 آن علم دان چون کس به بل کس زان بهتر شمر
 حیلہ نیاموزی گنجی سنک گروی از حیل
 از شرع بیرون پائی خود هرگز نیاری ای سپ
 چون دوست داری علم رایا عالمی متعلی
 تو پاک گروی از گنه گنجی که گروی در عمر
 وقتی که بینی طالبی مر علم را یا رسته بکن
 جنت بیابی از حد اکلکی دهی گرسنگ
 اگر علم خواند مردی بکند عبادت اندکی
 باشد ز خاصان نزد حق و ز عابدان نزدیک تر
 فضل که دارد عالمی بر عابدان هم زاهدان
 چون فضل احمد مصطفی بر کم کیسه از بشه
 با عالمان نسبت کن عابد که تحف خویش را

قال علی بن ابی طالب علیه السلام
 من علم خوانی بحسرت آن بر صدر نشینی مرتفع
 آن علم دان چون کس به بل کس زان بهتر شمر
 حیلہ نیاموزی گنجی سنک گروی از حیل
 از شرع بیرون پائی خود هرگز نیاری ای سپ
 چون دوست داری علم رایا عالمی متعلی
 تو پاک گروی از گنه گنجی که گروی در عمر
 وقتی که بینی طالبی مر علم را یا رسته بکن
 جنت بیابی از حد اکلکی دهی گرسنگ
 اگر علم خواند مردی بکند عبادت اندکی
 باشد ز خاصان نزد حق و ز عابدان نزدیک تر
 فضل که دارد عالمی بر عابدان هم زاهدان
 چون فضل احمد مصطفی بر کم کیسه از بشه
 با عالمان نسبت کن عابد که تحف خویش را

صلی الله علیه وسلم
 فی وجهه العالم یفرح
 بها خلق الله تعالی
 انظر الى ما یستحق
 الى يوم القيمة
 ۱۲

خواه خلاصی از چند عالم خلاصی صد نفر

شو خاک پائی عالمان تا جائی یابی در جهان
رو دور تر از جابلان تا تو سوزی در سینه

مقصود از علم عمل است درس و قضا مقصودنی
عالم که باشد بی عمل وانی کسانی بی و تر
علیه حاصل شد ز اثرش از خدا تقوی بکن
ورنه تو باشی ز دزدین هم را نهن هم حله گر

باب پنجم در قضا حاجت و وضو و تمیم و غسل گوید

چون در قضا حاجت روی زوری مکن پای چپ
و رنوی قبله رو مکن هم پشت را ای نامور

چون در قدم جامیر وی اول نبه تو پای چپ
گرماتو باشد کاغذی آن دور کن با خود

چون بول و غایط مرترا از حمت و دهر حال کن
گر تو بداری ساعتی صدر بچ بیستی صد ضرر

وایم تو باشی با وضو جامه پنبه‌ای ریم گین
چون نشوی هم بی وضو در حال کن عقیل تر

وقتیکہ گروہی بی وضو نظر کے ملن در مصحفی
نظر کے ملن در آسمان سیارہ فی شمس و قمر

نی سوئی کعبہ کن نظر فی سوئی روی عالمان
نی ذکر گوئی فی سبق فی روی مادر فی پدر

[illegible]

مسواک را در هر وضو دایم بکن در صوم هم
خوشبو بکن تو جامه تن گردنی ^{بچشم معطر} و در خشر

در پیش سبقت شانه کن بای امان از و ام و عظم
در سینه گردان شانه را ابرو بکن هم فرق سر

کسان تجھ سے دورا محدث بود یا خود جنب
چون تو نیالی آب را یا نہ دینی یا خطبہ

از جنس ارضی هر چه هست از خاک و ریک و سمر می
سازنی تبسم و رنق گر خاک باشد خوب تر

در غسل کردن هم وضو سختی مکن با آب شیخ کس
فارغ شوی چون از وضو بخوان سیم سوره قدر

پیش از سخن بگذار تو از حق بخوابی حاجتی
گر دور و حاجت ترافی الحال یا بی زودتر

باب ششم در بیان اوقات نماز و عقوبت تارك الصلوة

داری بنا اوقات را در ترک آن ملعون شوی

تاریک مضمر کافریان ہم جای او درونج شمر

محسوس باشی یک حقیقت اندر جهنم هم هست

چون تو گداری جزا سخن گو با ایچ کس

ما وطلوع میخوان دعا گردی تو تنفی میخبر

کردی بدو روح سوخته آب بپاشی که

[illegible]

چون تو کنی ترک جمعه حسن است ای پسر
چون بشوی بانگ اذان ساکت شوی سخنی مگو
مشغول در کاری مشغولی کن اجابت نامور
ترک اجابت چون کنی یا خود سخن گوئی در آن
آید بلا با هر زمان در پیش تو بخت
بر پای واری چاشت را اشراق هم نماند
گردی تو نگزیشکی یابی بسبب هم مال و زر
وقت مسجد نیم شب بگذار تو از صدق دل
حق ابرینی مشکلی ایمن شوی از شور و شر
بغت بیانی بکیران گر تو خنسی آن زمان
آنوقت وقتی آن صاحبگان هرگز نیابی چهره
گر تو بجوای دوستی با حق کنی باید که تو
مشغول باشی صبحدم سازی و صنو وقت سحر
چون تو گذاری و تر را سخنی مگو با هیچ کس
فارغ نگردی از عشا بستر نیاری پشت و سر
چون از نماز آئی برون فی الحال تو کرسی بجان
مشتاق تو گرد جهان هم حوریابی هم مشرق
از فرض چون فارغ شوی غفران بجوای آن زمان
حاضر شوی چون بشوی مرده کسی از اهل دین

در بیان زکوة زراعت و صدقه و دعا

از غله هشتی بده چو نوزراعت می بینی ^{صدقه} ^{در بوی باغی زراعت}
 ورنه شوی آبرو کار هم بکست نیابی در مشه ^{صدقه}
 مال مزل بیشکی هم بر تو ماند هم ولد ^{صدقه}
 آتش نگر و گرد و آونی غرق گرد و در بحر ^{صدقه}
 مانع شوی زکوة را صلوات را آری بجا ^{صدقه}
 قصری نیابی در جهان افتاده باشی پیش ^{صدقه}
 صدقه بده از مال خود و ز خاصه مال خویش ^{صدقه}
 مستان تو صدقه از کسی باشد زکوة و یا نذر ^{صدقه}
 نا وجه بهی صدقه را داری از ان طبع حسد ^{صدقه}
 آتش شوی و دوزخ روی از خمر خوردن آن تبر ^{صدقه}
 درویش چو گوید دعا داند یقین نا وجه را ^{صدقه}
 آتش شود از زمین گنه ملعون بود هم خاک ^{صدقه}
 چون تو برانی بر زبان نا وجه دادن ^{صدقه}
 کافر شوی و دوزخ روی این حکم در خانی نگر ^{صدقه}
 گر خفیه بهی صدقه را این شوی از خشم حق ^{صدقه}
 چون فوج گرد و عمر توده چند یابی مال و زر ^{صدقه}
 صدقه بده از هر حق بی بهر نام و بی ریا ^{صدقه}
 چو نوری یا صدقه دهی زره نیابی در مشه ^{صدقه}
 صدقه بده درویش را ایذا کن مست ^{صدقه}

صدقه بده از هر حق بی بهر نام و بی ریا
 چو نوری یا صدقه دهی زره نیابی در مشه
 صدقه بده درویش را ایذا کن مست
 صدقه بده از غله هشتی بده چو نوزراعت می بینی
 ورنه شوی آبرو کار هم بکست نیابی در مشه
 مال مزل بیشکی هم بر تو ماند هم ولد
 آتش نگر و گرد و آونی غرق گرد و در بحر
 مانع شوی زکوة را صلوات را آری بجا
 قصری نیابی در جهان افتاده باشی پیش
 صدقه بده از مال خود و ز خاصه مال خویش
 مستان تو صدقه از کسی باشد زکوة و یا نذر
 نا وجه بهی صدقه را داری از ان طبع حسد
 آتش شوی و دوزخ روی از خمر خوردن آن تبر
 درویش چو گوید دعا داند یقین نا وجه را
 آتش شود از زمین گنه ملعون بود هم خاک
 چون تو برانی بر زبان نا وجه دادن
 کافر شوی و دوزخ روی این حکم در خانی نگر
 گر خفیه بهی صدقه را این شوی از خشم حق
 چون فوج گرد و عمر توده چند یابی مال و زر
 صدقه بده از هر حق بی بهر نام و بی ریا
 چو نوری یا صدقه دهی زره نیابی در مشه
 صدقه بده درویش را ایذا کن مست

در زیر نه تو دوست خود تا دوست او گرد و ز بر
گندم بده تو نیم صاع غرما و جو اضعیاف آن
در نظر این واجب شده اضعیاف کبش شاة و بقیه
کا و شتر از هفت کس شانی کبش از یک نظر
بپیل چو فردا بگذری چون برق لامع میگردد
چون پیش آید حاجتی یا زحمتی صدقه بده
صحت شود حاجت روا زحمت رود بیرون زد
گر صدقه خواهی تا دهبی باری بده ار حاتم را
و ریش را هرگز مده ایشان چو بینی مقصر
صدقه بگرداند بلا ششم خدا شاند و
هرگز نیاید نزد تو آفت بلا خوف و خطر
باب ششم در بیان وزه های ماه رمضان المبارک گوید

روزه مکن نیت بدل رمضان چو دیدی ماه را
غیبت مکن خنثی گوی از لاغ بازی کن حذر
الغیبت شدن از زبان ^{بانتام} کن افطار را چون گرم بستی از هوا
افطار را بخور ما مکن باشد هوا چون سردتر
افطار خواهی چون کنی از حق بخوایی حاجتی
در هر مهی کان ترا دشوار باشد ای پسر

روزه بداری بهر حق فی جبر نام و نی ریا
طعامیکه میخوردی شب افطار کن بهم آنقدر

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴

راخت بیابی زان سفریم گنج بیابی هم گهر
روز نزل می کن سفر آئی سلاست خانان
در حال بینی روی شان ویری نمائی زان سفر
عقرب چوبینی ماه را از خانه بیرون در مرقول خانان هم
در برج ثابت هم مدائی تو آبخا دیرتر
روز جمعه روز احد در غرب تو هرگز مرو
نخست به بینی در بدن صحت نیابی ای پسر
شنبه دوشنبه وقت کن در شرق رفتن جانن
ورنومانی میروی از درویشی خط
روز سه شنبه اربعاست شمالی هم مرفه
در مشتری بیرون مرسوی جنوبی در سفر
چون گم کنی توراه را از آبی نیابی تا روی
گوئی اذان در حال تو راهی بیابی و نظر
جنگی گمن با کافران فرضی بدان این جنگ را
دقیقه بیسی کافران گردند غوغا عام تر
از حرب نگریزی گهی بزکار گردی و دوزخی
اکبر کبیر این گفته زان کار کن کلی حذر
گرموستان باشند ده وان بست یک اهل حرب
آندم که تابند روی را وانی بلخ این ای پسر
باب هم در بیان تلاوتی آن و ذکر و دعا و درود

سلاست خانان نامت نقل بیانی
در برج ثابت هم مدائی تو آبخا دیرتر
روز جمعه روز احد در غرب تو هرگز مرو
نخست به بینی در بدن صحت نیابی ای پسر
شنبه دوشنبه وقت کن در شرق رفتن جانن
ورنومانی میروی از درویشی خط
روز سه شنبه اربعاست شمالی هم مرفه
در مشتری بیرون مرسوی جنوبی در سفر
چون گم کنی توراه را از آبی نیابی تا روی
گوئی اذان در حال تو راهی بیابی و نظر
جنگی گمن با کافران فرضی بدان این جنگ را
دقیقه بیسی کافران گردند غوغا عام تر
از حرب نگریزی گهی بزکار گردی و دوزخی
اکبر کبیر این گفته زان کار کن کلی حذر
گرموستان باشند ده وان بست یک اهل حرب
آندم که تابند روی را وانی بلخ این ای پسر
باب هم در بیان تلاوتی آن و ذکر و دعا و درود

قرآن چو خوانی جان از جان و دل اورا بخوان
دریاب معنی هر سخن ده روزه بنمی کن ز سر
در غم بدان معنی در او اندیش کن و خواندش
ذوق بیابی و جگم نوری بگری سرب
و وقت خواندن دان چنان گوئی که میثوی حق
با او گویم راز خود از وے شوی دوست تر
سلطان بدان حضرت قرآن اندر حجاب صدق
بزار شواز غیری آنکه بیابی زو حجب
خواندن حرف و هم بجا هرگز ندان آن خواندش
اندر و پرستان چنین خوانند هر شام و صبح
خواهی شوی اسرار دان سلطان نمی چشم خود
در صحن دل جا رب و ده را بجا برون کن مال و زر
پیش نوح و عم راهم واقعه بال ملک خوان
پیش نوح و عم هر چه مغرب عشا ای شه سپر
در شب جمعه طه بخوان یا بی حسد و عیب
پیش از جمعه خوانی کشف این شوی از شور و شر
در بند خوان اخلاص را الحمد را باتسمیه یعنی بسم الله
میخوان چهل یکبار تو هر تپ که باشد در دهر
از بهر عزت روز نش و سوره یوسف بخوان
سوره تغابن را بخوان متری از طاعتون اگر

[illegible]

از دیو شیطان جنگی خوانی تقو ز نامور
 میکن صیافت صبحدم خوش گو سفد و گاورا
 در وقت خلوت اهل خود شهوت زنی بیگانه را
 در دل چو آری بیشکی دختر بزیایدنی پس
 زیر درخت بار و هرگز مرو نزد یک زن
 فرزند بد چون خدا ظالم بود هم بهیمن
 گری وضو خلوت کنی بجای بیسنی و رولد
 در زیر میستیاره هم فرزند فاسق رشت تر
 باده غلوت کردن ای از سخی گو تو آن زمان گسگی ولد باشد از آن
 بسیار نفاست پید شود نظری کن در شهر گم نشین زن آید بی بصر
 خلوت کن با اهل خود سیر خوروی طعام را
 بیمار گردی بیشکی صد رنج بیسنی صد ضرر
 اول ز شب قربان کن چندان نیابی را حتی
 قربان چو آخر شب کنی باشد ستوده خوب تر
 اول که باشد چون شبی هم در میان و آخرش
 چو نتوروی نزدیک زن بیسنی زیری صد خطر
 اول میان ماه چون باشد نگر دی گرد زن
 ورنه زیان باشد ترا لازم بود کردن حذر
 فارغ چو از قربان شوی از زن جدا شو زود تر
 از جماع

این نصیحت را از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده اند
 و در بعضی نسخه ها از حضرت زین العابدین علیه السلام
 و در بعضی از حضرت علی بن الحنفیه علیه السلام
 و در بعضی از حضرت محمد باقر علیه السلام
 و در بعضی از حضرت جعفر صادق علیه السلام
 و در بعضی از حضرت موسی کاظم علیه السلام
 و در بعضی از حضرت علی نقی علیه السلام
 و در بعضی از حضرت محمد تقی علیه السلام
 و در بعضی از حضرت مهدی علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام رضا علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام جواد علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام حسن علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام حسین علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام علی نقی علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام محمد تقی علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام مهدی علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام رضا علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام جواد علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام حسن علیه السلام
 و در بعضی از حضرت امام حسین علیه السلام

خود را آب گرم شست و آب نم بپاشی و در دست
 خلوت بکن باز زن جوان میکن حذر از پیرزن
 نزدیک رفتن پیرزن باشد همین خورون مهر
 تعقیل در خلوت مرو باشد زیانی مر ترا
 وانی نمی از غم سر هم روشنی اندر منظر
 گر کس رو دور ساله باشد قومی اورا بدن
 دوقی از آن هم بخصر یابد فواید بیش تر
 وقتیکه گشتی محترم غسلی بکن بر زن برو
 و ریشیا طین بیشکی آب از گرد و امی سپر
 کامل چوبینی ماه شد صحبت مکن با اهل خود
 ناقص چوبینی ماه را منکوه و خلوت مهر
 زن را طلب کن آنچنان هرگز نداند مرد می
 آوازی کن بشنو و تا یک باشد آن حجر
 آنجا نباشد کوهی کی گریه باشد نه سگی
 بگزین محلی آنچنان کا سجا نباشد جانور
 نزدیک اهل خود نشین بینی چو شسته بوفه زن
 بوسه ده فرزند خود چون شسته بینی بپدر نیچر
 ترس از خرابی حال شان ناگاه آپی از ورون
 زنند گرد و سوخته جمله جهان کوه و سحر
 حائض چو گردد عورتی حرمت بدن قربان او

نه
 انشی
 می
 عیس
 دسر
 ابو
 سیم
 تال
 طه
 قال
 تالی
 لا تقوا
 بنی
 نظرن
 ۱۷

شخصیکه خواند مرزا وقتیکه ساز و دعوای
عذری بکن هم معذرت چون بشنوی هم شور و

و طعم دانی شب بستی یا طعم کبیر مرده
آهنجا سردی و فیل فحشی و عشرت یا خمر

یا ساختند آن طعم را بهر ریائی بهر حق
خوانند آسنا غنی بمانند بر فقر از جبه

گراچین چنین طعمی بود دعوت قبول آنگاه که
فارغ نشین در خانه از این چنین شور و خذر

باب پانزدہم در بیان آداب آب خوردن گوید

کتاب خواهی تاخوری باید خوری زبان اندکی
ساکن بخوراند رسد دم تجنیل در یک دم مخور

استاده باشی آن زمان آب نخو رخر چار جای
باقی وضو و روقف جا هم آب زمزم هم سور

آبی نباید تاغوری در چار جای جان من
 انمار و پس خلوت مخور پس خواب هم حاجت بشری ناپسند

آبی مخور یک ساعتی یابی ایمن از درد ما
هر که که خوردی طعم را از گرم و شیرین چرب و تر

چون تگسرواری بسی آبی بدو مرخلق را
ناجیز گردان گشت از جوی جنت آب خور

[illegible]

قیلو لایزالان غمتی هرگز نگیری ترک آن
 راحت بیایی در بدن آسوده گرد و منور
 مقدور باشد تا ترا هرگز غم نپس بر زمین
 طاعون و باهم از زمین آید برون جان پدر
 خوابی که بینی جان من تعب سیر پس از عالمان
 نه از کو و کان هم دشمنان فی از زنان اهل کفر
 بنبیره کند چون کسی آن خواب افتد هم بر آن
 بد را بگوید خوب چون آن زشت گردد خوب تر
 گرد بگوید خوب را آن خوب بیشک بد شود
 خواندم چنین اندر کتب ای هم چنین اند رجب
 منکر شود از خوابها مروی ست از پیغمبران
 چون خواب بینی مصطفی تحقیق دان هم معتبر
 شیطان بصورت مصطفی قدرت ندارد و ماثو
 فی همچو کعبه او شود فی همچو سر فی مرق
 جانان غم نپس شب جمعه عاشوره عرفه عید هم
 رمضان را خرده شبی بیشک بیایی شب قدر

غله مخزنیت گران برده فروشی هم کن
 پرهنیر کن این هر دو را ملعون نگر دی محتکر^{۱۲}
 و رسو و غله برده هم هرگز نباشد برکتی
 محروم مانی از کفن آن مال بخور دس دگر
 هر چه بینی ضرر کس بهیم بود یا کاه و گیج
 آن احتکارت بیشکی مخصوص نی قوت بشر
 گر غله داری از زراع کنی از آن انبارها
 هرگز نگر دی محتکر نزد یک علما معتبر
 چون تو خریدی بنده مفروش او را هیچک
 دانی برادر همتی گر چه بود آن بدست
 گر تو فروشی یا خری سوگند ناری بر زبان
 سوگند چون صادق خوری روزیت گرد تنگتر^{۱۳}
 کیلی و وزنی چون خری آری بخانه از دوکان
 ناکرده گیل و وزن هم مفروش جانان هم مخز
 مالک کینک چون شوی پاکی رحم از فرض دان
 سستی کن بقیل هم فی الحال در خلوت بهر
 کامل بینی حصین چون اندر کنارش زود کش
 بیعی کنی چون جا زگیه پاکی رحم دان دوست تر
 پرهنیر کن تو از ربوا خوردن ربو باشد چنان
 کردن زنا با مادران هفتاد و یکره^{۱۴} ای پسر

قال علی بن ابی طالب
 السلام من احتکر غله
 یا حاکم را بسوزد و اگر
 شدن او بهر تیر عاری
 غله سه بنی احتکار
 نقد نیست بلکه بهر
 بود آن احتکار است از
 با پیکره قال ابی طالب
 علیه السلام من غش
 غش با الله و من غش
 صلی الله علیه و آله
 با کسی و اگر زود بهر
 با کسی غشید و با
 مالک شود و الله را
 با هیچ شیب و کافیه
 اینجی نیست کل ربوا
 با هیچ بیعین زده

لے قال علی الصلوۃ والسلام
وہو الخیر ما یصلی

لے قال علی الصلوۃ والسلام
وہو الخیر ما یصلی

لے قال علی الصلوۃ والسلام
وہو الخیر ما یصلی

الطاف سلطان چون کند ہرگز مشو مغروران
شکر کہ سلطان خود دہد آن زہر دانی فی شکر
زایشان نیابی راحتی مہدی پیارند بر کے
رافت ملک آفت بدان احسان شان خشم و قہر
چون تو روی محابس شہان باید نگہداری زبان
سخنی نگوی پیش شان آئی برون باشی چو کر
ناخواندہ بر شاہان مروخواند چون در حال رو
طاعت کن فرمان شان این نوع را واجب شمر
عدلی کہ بکند بادشاہ بہتر ز سال شصت دان
بکند کسی طاعت و رآن یا خود عبادت بیشتر
حدی افاست چون شود اندر زمینی جبر حق
از چہل صبحی و ان نگو بارو کہ متواتر مطہر

باب ستم در بیان حسن خلق و معیشت و مشورت و حقوق ہمہایگان

تو پیش کن خلق حسن تا جبر یابی بی عدو
با خلق چندان خلق کن تا تو بگردی مشہور
نادان چو گوید بدتر از خلقی کن پا جو بسخ مدہ
خلق کن دیاری ترا گردند ہر یک وادگر
عقل و معیشت خلم ہم با مردمان و زرش کن
تا شہد گردی در جہان یا بی بقعی بس شمر

نرمی بین با جلد نفس خلق و مدارا پیشه کن
 مادوست گردی خلق را چون روح در قالب بشر
 کن مشورت و کار با کاری کن بی مشورت
 ماموشد و مشورت شاه رسل آن نامور

چون تویی برده خری اورا بدان هم زاد خود
طعمش خوران چون طعم خود جامه بهوشان خوشتر

چون او کن عیسان خطا بگذر از وصبری بکن
آوند گراوش بگذراده گوید دیگر بجنس
کاری مفرمانچنان رنج شود زن کار با محمود مصحح

خاصه چو بسنی صابیش فرمای کاری ماتد
 رنجبه کن همسایه را بسیار احسان کن برو
 ورنه بد و ناسخ مژ ترا باشد عذاب صعب تر

خانہ زمینہ ملک تو آج چنیں اندر حدیث شریف ۱۲

جمله بزرگان اولیا ایند احتمل بشکے
 کردند همسایگان چندان که ناید و محصر
 خدمت بکن تو جمله را مخدوم گردی بشکی
 آنکس که او خدمت کند مخدوم گرد و تاج

اسپ و بهایم چون خری گاه و ولیده شان بده
آبی نمایم بارها بخورند اندک هندی نیمه شتر

خانکدہ رح را بدین دولت
دراستہ پیمان تراز بر داشت
غلام ۱۰

عقلمند است و از دنیا
مقاله نقل از کتاب

مطبوعه دار الفکر
بازار حور و زلفه

ویناں قیوں و بالقی و تکیں
یعنی ازہ و اشہای طہام
عنازل الین

قال النبي صلى الله عليه وسلم
من أكرمكم جاره وجبت له
الجنة

والسلام من كوفي جاره ورواية

فصل فی التعلیم و تعلیم من

استاد چو خورشید انسان است

و شد نشان بر علقه کردند تلقین مرو را
 هرگز جنبیدن زبان کردند بر احمد خیر
 رسید یا کدین ابوبین دارد زنده این
 گفتند اصحابین چنین مرده پیشین اورا پدر
 زنده است مادر علقه گشته ضعیف و ناتوان
 فرمود رسید مرسلان روای بلال زودتر
 بر مادرش از من سلامی گوچنین ای میرزا
 گر قدرت داری بیا خوانده ترا خیر البشر
 گراوند قدرت را بگو تو ای بلال
 در خانه خود توشه شو آید تو شافع
 رفته مودن مصطفی بگذار چون پیغام این
 برخاست شادان شد ضعیف اندر شنیدن این خبر
 او گفت سازم جان فدای خاک پائی مصطفی
 کرده عصا در دست خود آمد بحضرت نامور
 کرده سلاش مصطفی هم خواند احمد پیش خود
 افعال جمله علقه کرده بیان او سر بسر
 گفتا که بوده علقه صاحب صلوات و صوم هم
 هم عابد و هم زاهد او بوده سخی و معتبر
 لیکن ز خدمت های من قاصر برای ختم رسل
 زن خویش رغبت بردا کردی مرا بس بی تو

هرگز کردی گفتن من میکرد گفت زن مقتول
 راضی نیم زوزین سبب ای شافع روز حشر
 فرمود سید زود تر بهنرم جمع کن ای بلال
 سوزیم تا مر علقمه کن آتش بتجیل تر
 عجزی بکرد آن پیر زن گفتا که ای شه مرسلان
 بهر چه سوزی علقمه و کلبند دارم این پیر
 فرمود سید گر شوی حشود و پسر زنده خود
 هرگز سنوزا نم و رایا بد نجات اندر حشر
 شو تو گواه ای مصطفی راضی شدم بر علقمه
 حشود گشتم این زمان گوجو رکردی یا جبر
 فرمود گشتم الانبیار و زود ای صاحب اذان
 دریاب حال علقمه بروی بکن نیکو نظر
 چون مستقی صاحب اذان آمد بسوی علقمه
 بشنید کلمه زود بهنوز او بود و بید و نود
 گفتی چنین آن علقمه هستی تو واحد لا شریک
 هست آن محمد بنده تو هم هست رسول الهی
 چون مادرش خستود شد بر علقمه ای جانمن
 آنکه کشاده شد زبان آسان شده تلخی ضرر
 آسان شده گندن بر او پس جان بخت تسلیم کرد
 پس مات بذا شتاب چون آمد رسول محترم

فرمودید تا ورا غسل و کفن بپندزد و
گردنبردی چون نماز آوردندش اندر شب
شنوید ای یاران من گفته چنین آن مصطفی
کاری نیاید طاعتی الا رضا مادر پدر
ای بادشاه با کرم ما را چنین توصیف ده
بکنیم طاعت بی ریا خدمت کنم مادر پدر

باب بیستم در بیان تادن ام و دادن متضمن میگردد

دروام نافتی جانن تازنده باشی ر جهان
از بام شکنند دست و پا از دام برو دجان و سپر
هرگز نذار کس روا اوی کشیدن جز ساجه
و منحصه بهر کفن تزویج دخت یاسپر
چون تو دهی و اوی یکس باید دهی قرض حسن
خواهش کن مهلت بده یا وه گود دیوان سپر
وامی کن بجهوس زان وام استنی در بلا " "
و نیاکشی اندود و غم عقبی شوی هم بی دست
چون تو یکس و اوی دهی نیت کن ناخواستن
چون او دبستان خوشی ور نه کن کلی حذر
از دین اگر یک دانگ را بدی بداین خوشتن
نزودیک حق باشد نکوار صدقه دوینار روز

طہ کامل النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یقرض اناک فان اقرض من اقرض الحق ۱۲ عہ یعنی بے خواہشنامی نفس نے دست برد نہ کریں۔

کبر معنی کبر با هیچ کس دان جمله را بهتر از خود
چون کبر بکنی با کسی با شتی ز کبر آن بدتر
کبر است کار را بلیس را باید تواضع پیشه کن
تا حق پر بردار و ترا اندر میان کبر و بر
چون پیر کو دگ مرترا آید نظم تعظیم کن
کو دگ بدانی بی گنس در پیر طاعت بیشتر
مؤمن نداید کینه اندر و درون جان خود
شب چون بخشد جان مکن کینه بشوید از جگر
هر جا شجب بند کسی گشته نگون سوی زمین
خدمت کند هم نشست خم چون بگذر و تحت الشجر
عیسی شده بر آسمان از ره تواضع خلق هم
قارون شده زیر زمین چون کبر و بخل و کبر
چون تو شجب بینی نگون را کعب شده سوئی زمین
آری همون گرد و نگون شایخی که باشد میوه

خوف خدا با چنان جزین گو کس دوزخی
 امید باید این چنین باشم بخت و صید
 مسلم باید در میان خوف و رجا هر دو طرف
 خوش بیاید اندکی امید با بد بیشتر
 ایستشش یک سال گر میکرد طاعت رانده شد
 بویگر بدو پیش بخت کردند بروی صد نظر
 دل رانداری ملتفت تا زنده از بهر ناز
 روزی رساند بی من و از حسن این گنج زر
 بخش ندانی از کسی جز از خدا ای جان من
 چون مرزا بخش کسی جن و ملائک یا بشر
 خالق همین گوید ترا نذر بلائی ده رضا
 ورنه بر وزیرها خالق طلب جز من دیگر
 تکیه کن بر کار خود عجبی بطاعت هم کن
 بلغم و هم بر صیصیا گشتند ملعون خاک سر

باب بیت و هفتم در بیان صبر و شکر می گوید

نوست بخوابی و ایما هدم بسازی صبر را
 هرگز ندیدم در جهان جز صبر چیزی خوب تر
 صبری بکن در کارها از صبر بیای صد فح
 ظالم چو دیدی خصم را صبری بکن یا بی ظفر

قال رسول
 الله صلى
 الله عليه
 وسلم لا يابى
 بين المؤمن
 والرجاء

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله

والله اعلم
 بالصواب

ایثار اور اہم پیشہ کن چندی بخواہی از کے
مختور دانی خواستن و ادن لطیف و خوب
لے سنہ ۱۲

صد چند کس از صوفیان بودند عمری در سفر
گشتند جمله تشنه بودند آنگاه بر یک نفر
او داد او را او بدو مرد تشنه جنگلی
آن آب ماندیم چنین استخوانانده کس در

هم صدر دسند منزلت محراب و محفل جایگاه
ایشان کن بر دیگری گردی تو شخص معتبر
دشمن خدا شخصی بدان که پیشه ساز و بخل را
محبوب حق دان آن کسی ایشان بکند سیم و زر

هرگز مبرمال منده و از بھر روز نیستی
آن روز چون آید ترا آن مال گردد دستر
از بهر دختر یا پسری کن زیر زین
حاجت چو افتد شان گوی هرگز نگوئد کس خبر

هم بر خدا بسیارشان میری نمیرد او گهی
از کارشان بغم شوی اندیشه را از دل ببر
این مال باشد ما را تو آن را مردان زنا را تو
زنا را نمرد ما را تو این نار بر زنا را ببر

باب سی ام در تواضع و خلق حسن و نفع رسانیدن خلق را

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما فيها من الخير والشر ما لا يحصى ولا يعلم الا هو
والله اعلم بالصواب

با خلق و رزقش کن نکو تا دوست گروی جمله را
 با فقر مردان خلق کن بازشت خویان بیشتر
 آنکس تواضع میکند با او بکن صد پند آن
 در کس تکبر میکند صدقه بدان با او کبر
 چون تو بخوابی با کسی بودن بیک جادوی
 اگر روز را گوید شب است بنای پروین هم تر
 گرمی مردمی منکر شود با تو ستیزه هر دوی
 گوید حماری اسپ گرتازی است میگوید حم
 رنجه میشوند مکن خلقی چو گوید بدتر از
 مخلوق بد با بر خدا گفتند ناید در حصر
 از مریح کس خشندل میشوند و ز دشنامی مکن
 از مریح کس فی نفع تویی همچو کس بکند ضرر
 سخنی که گوئی تو بکس بر قدر عقل او بگو
 عالم چو بینی سامع است با او بگو هم در کسر
 چون تو بدانی جاهل است فنی ندارد از سخن
 سخنی بگو هم آچنان در وی کند قدری اثر
 لطفی و نرمی کن سخن قصد خریدن چون کنی
 بایستد و شوی هم چنین تا سودی زان بخت
 نفی رسان مر خلق را در بند نفی خود مشو
 میکن چنین تا زنده بیشک شوی خیر البشر

سله و لقا
 و نفعش حاصل
 کن ابتکار
 المومنین
 سله
 قال علیه
 الصلوة والسلام
 زهون
 التواضعین
 فان التواضع
 مع المومنین
 صدقه و تکرار
 مع ابتکارین
 فان ابتکار
 مع ابتکارین
 صدقه و تکرار
 الا خار
 سله قال علیه
 الصلوة والسلام
 یحکو الناس
 عا قد عولم
 سله قال لند
 ناله و الماش
 انما من تحت
 في الارض

ہرگز ندیدم در کتب نشیندہ ام از عالمی
 فی چون جزای نافعان باشد جزائی انس در
 نانی بدہ درویش راستہ شوی ہر دو جہان
 نظری کنی چون برگد ابر تو کند حق صد نظر
 شصت و سیصد چون نظر بر کند حق روز و شب
 دل تو کجا با میر و دبارے بہ بین ای بی بصر
 ربخی کن در وی بکش راحت رسان مخلق را
 این کار دار و کار ہا زین نیست کاری خو ہتر
 شو سنگ زیرین آسمان ربخی بکش نفعی رسان
 ورنہ چو خیرہ مسخرہ تاملے طلب از در بدر
 خوشوقت آن مرغی کہ او افتد بہ ام مردے
 اورا نہ و شندان خورد بہ بزن و خنجر
 سائل چو آید پیش دراز تو بخوابد نا بختی
 مستی کنی چون نان از و پا خود کنی اورا طھر
 گوید خدا تان خواستم مار اندادی لہت
 از در چورانی سائل کی گوید مرار اندی زور
 چون تو برانی سائل زو باز داری لقمہ
 یابی عذاب زین گنہ سالی ہزار سی و ہشت
 چون پیشہ بکنی نان دہی و بہشت یابی نہشت
 خلعت بگیر کی از خدا تاجی بہی بر سر قہر

سید فضل بن علی المدنی

منه بسم الله الرحمن الرحيم

100-443887-100

سید محمد رفیع

مدرسہ عربیہ اسلامیہ

مجلس

سائل چو آید بد یہ وان از حق تعالی بر دورست
 صد چند کن تعظیم آن اورا بہ بخشی مات در
 ایام را پرور بسی نانی بدہ ہم جامہ را
 اندازہ خطہ کن شفقت بد و تا یاد ناید شان پدر
 خدمت کند چون مردی باشد چو خادم پیش تو
 باید نوازی ہر زمان اورا بدان نور البصر
 گر یک دونان پیش آوند تو قہم بخش کن
 یابی فضیلت بیشتر آن سردور اتخا مخور
 این حکمہا بر اغنیائی بر فقیر و گرسنہ
 او خود بود محتاج نان نانی کجا بدہ دگر

باب سی و یکم در بیان حلم و غضب میگوید

حلی بکن با جلگی محسوب گردی بیشکی
 ہرگز نباشد نزد حق از حلم چیز ی خوب تر
 جاہل چو گوید بدتر اسلم بکن چیز ی گو
 خلقی ترا ناصر شود و مکن دیاری یک دگر
 مردم چو خوانند علما عالم شوند اندر جهان
 حلی نباشد چون در او شبہ ی بدانی بی اثر
 خشی مکن بر یکس غاصب بدان مغضوب حق
 چون بر تو بکند کس غضب سختی گو میکن صبر آدرش

پندی چو گوید عالمی آترا بصدعت بشنو
 در مشق او نظری کن در علم او میکنی نظر
 از امر کردن یا منع چون سعادوت می کند
 بگذر امر و منع هم از دست بکن کلی حذر
 پندی چو خواهی تا دمی اول به در خویش را
 پس پند ده مرا بل را منکوحه دختر یا پسر
 سرگین گلاب به منع شد که گل بکن دیوار را
 سرگین گلاب چون کنی گرد و ملائک منتظر
 پاکت مهر تو دیگر نان گرچه شود خاکستر
 گویند بخت آن خاک را یوسف امام معتبر
 از شهر بعضی مردمان بکشد عصیان هم گن
 مانع نگرند و دیگران گیر و بلاشان عام تر
 ترک کنی معروف را لی نهی از منکر غنی
 افنی تو هم اندر بلا خود را یکی زیشان سر

باب سی و سوم در بیان سماع و قرص و سرود میگوید

و ان نعمتی صوت حسن هم بچشمش از حضرت خدا
 توزینوا الحاکم می خوان حدیث شهر
 آواز خوش جان بشنود و قوتش رسد عاشق شود
 خواهد خستین جای خود مقصدی کند سوی زبر ببلطف بشود

مشروط کروہر و طرف بیشک حرام است جائز
 دانی حلال از یک طرف آید میان ثالث نفر
 ہر گہ کہوتر پای پر یابی خروسی تاج
 از خود مکن ہر دو جدا تا دیو ناید خانہ در
 شکرہ پرانی دانا از ہر صید ہر زبان
 این وجہ و ہچی پاک دان میکن شکار ایشہ سپر
 باسگ مکن بازی گہی نافض شود اعمال تو
 جز سگ کہ باشد پاسبان یا صید گیر از ہر
 و رسوی صیدی تیرا چون تو فرستی یا سگی
 شکرہ پرانی سوی آن گوتسیہ تعجیل تر
 باشد سگی آموختہ از صید چیزی کم خورد
 ہم شکرہ باید آنچنان خوانی دوان آید بسر
 گیرند ایشان صید را با جرح میرد صید چون
 ذبح نہ حاجت اندر ان مذبح و جرح دان طیبتر
 گر زندہ یابی ذبح کن ورنہ میزد و دنبال رو
 باید نشینی از طلب گرمردہ یابی خوش بخور
 و رگز چو بزنی صید را جرحی نشد مردار دان
 در آفتاب افتد بام ہم آن صید را ہرگز مخور
 در آفتابی سوزد و مردار دانی بیشکی
 روشن بگردم پیش تو این سکہ چون شمس مژدہ

باب سی و پنجم در بیان فوج کردن و خوردن جانوران

بسل چو خواهی تا کنی گو تسیه ذنکے بکن
گر ترک گیری عائد امر داشت دزان کن حذر
ذابج چو باشد سلی مردی بود خواهی زنه
یا کودی عاقل بود کو فوج داند هم بخور
ور فوج بری چار رگ حلق و دوشه رگ هم بری
زین جمله گر بری سه رگ حلقوم باشد یادگر
ندبوح باشد پیشی آنرا بخور از جان و دل
کروی فراموش تسیه پاکش بدان آنرا بخور
هل کتاب و صابیان و از اهل قبله هر که هست
ندبوح شان باشد و اطیب بدان هم خوشتر
بسل کنی از بهر بت یا در عمارت چاه و جوی
وقتیکه آید نوغ و س آید کسی خواه از سفر
زحمتی نیکو شود یا بھر زرع و باغ و رز
باد بکنی موضعی یا می آید در شش یعنی نادر
مکروه باشد این فوج کس را نشاید تا خورد
جز اهل سخن و بندیان آن کس که باشد مفتقر
بزرین خلق بر هیچ کس نرسد که بخور و گوشت آن
دارد و آن ندبوح را فوج چو کافری شمر

چنگل که دارد طاری اشک بهایم هم مخور
وان اشک و چنگل هر دو را باشد سلاحتی اسپر ^{مصطفی}
هم گرت و هم طاوس خور کرده است رحمت
آب و بخور خرگوش هم گاو و ان دشتی گور خر
نحم و حمار و بغل هم مشکوک و ان اندر شمع
نحم و فرس منطور است نزدیک نعمان معتبر
مکرده و ان جلاله را حبس میکن علفی بده
سه روز حبس باکیان بکیفته میشو ده بقر
چون خام پایی گوشتی آنرا مخور بپایان بکن
آتش برای طبخ را شعله است ای جان پدر
باخه مخور خرچنگ هم و ز حبس اینها کن خذر
طافی مخور حصینکه مخور هر چونکه باشد طع خود
ماهی طح این هر دو را و سحی مکن نجبل خور
امد شست مصطفی خوردن سپرز و هم جلر
لیکن شکنجه حملگی بار و دگان ای جان من
پیش از بنی مرسلان عامل نبوده ای سپر
غدد و مراره بول و ان فرج و ذکر را خایها
مکرده شد این شش بدن مخطور خون منقح
چون نرم پایی استخوان منجا منحص کن بسی
باریک کوب و پس بخور و قتیکه منی سخت تر

باب بیست و ششم در بیان ماهها و روزها و خاصیت سعد و نحس

سه بار میخوان فاطمه با تسبیح ناعه مکن
 هرگز که آید ماه نوای ماه نو اندر خط
 اما فتنه غره خوان ناعه مکن در خواندنش
 ناید بلای پیش تو یابی همه مستح و محظور
 ماه محرم زربین اندر صفت بدین است
 اول ربیع آب روان آخر غم ای سه نگر
 اول جمادی نقره بین پیری بین در آخرین
 ماه رجب مصحف بین شعبان گیاه سبز تر
 شمشیر در رمضان نگر شوال جامه سبز بین
 ذی القعدة بینی کودکی ذی الحجه خست و خوبر
 از سال اول روزه را روزه بداری جانم
 در روز آخر سال هم نیت کن یابی آب
 اول خمیس از رجب نیت کن تو روزه را
 میکن نمازی تا عشا افطار انگه ای پس
 چون تو گذاری پنجمین رسته شوی در و جهان
 رضوان کند خدمت ترا قصری بیابی از گهر
 نصفی رجب طمی کن اساک هم می خوان دعا
 الحاح کن در خواندنش یابی اجابت زود تر

در روز اول ماه محرم
 در روز اول ماه رجب
 در روز اول ماه شعبان
 در روز اول ماه جمادی
 در روز اول ماه ذی القعدة
 در روز اول ماه ذی الحجه
 در روز اول ماه شوال
 در روز اول ماه ربیع
 در روز اول ماه صفر

عسلی کین اول رجب هم در میان و آخرش
 ناپاک گردی از گنه اکنون شوی زاده ز سر
 رمضان بخوان قرآن بسی شعبان بخوان صلوات را
 اندر رجب غفران طلب شب روز ایحان پدر
 چون شب برات آید کین ده چپ زرا از جان دل
 عسلی کین سیر به هم بیدار باشی تا فجر
 یس نخست ایمان خود دومی برای وسیع تو
 سیم برای عمر هم میخوان بمانی ویر تر
 در رحمت خانه دست زن آوند پا جناب بسی
 میکن زیارت مر دگان و عطی شنوای نامور
 میکن نماز ز بهر حق میخوان دعا از صدق دل
 غفران بخوای بهر خود و ز بهر مادر هم پدر
 عیدین تو عسلی کین خوشبو کین هم جامه تن
 در فطر چون آئی برون شیری تو با خر ما بخور
 عرفه چو آید جان من سیم حج خوانی انبیا
 یابی ثواب عمده حج بار می و سی و هم
 و جی نباشد گر ترا قربان کنی کوثر بخوان
 در عشر ذی الحجه بخوان شب و روز سوره و الفجر
 صوم و وضو و کن دعا هم سه صلح و توسعه
 عسلی کین اصلاح هم بر عالمان چپیزی بر

سوال اگر کونین در
 بابت جلیغ بخواند
 در شش روز کفایت
 کند جواب حاجتی هم
 بدهد و بدین معنی
 ان وضع الراحمین
 الساجد و القاکر و
 الی الخ و در آن وقت
 دعا کند و آن دعا
 وضع علی کتاب کبر
 بیچاره را که دعاوی
 من جامع افتخادی
 شمس علیه سوره
 سوره یسین
 یعنی فرشتی از وی
 شمس علیه آنرا قبول
 کند و آن دعا
 شمس علیه و این
 صفا و مودت میرساند

روز زحل مریخ هم گر تو پیشی جامه نو
یا قطع بکنی هم بری آید مصیبت پیشتر
در سال دانی بیشک آشتا عشر روز نخس
غافل مشوزان روزها از جمله کاری کن خدر
ماه محرم یازدهم از صفر و هجدهم پیدان
از شهر اول چارمی هم از ده آخر شهر
اول جادی بیست و هفت هم بیست و دو از آخر
نیز از جب ان بیست و دو هم بیست و سه شعبان مگر
رمضان چهارم ماه شد شوال را هفتم گو
هم بیست و هفتم ذی القعدوی الحجه هشتم ای سپر
در غره ثالث پنج هم با بیست و پنجم شانزده
کاری مکن جائی مرو خالی نباشد از خطر
در سوم و هشتم سنبر و هم هم هژدهم با بیست و
هم بیست و هشتم جان من کاری مکن خاصه

باب سی و هشتم در بیان پیری و جوانی میگوید

چون در چهل و هفت رسد کاهل نشینی یکدی
گذر عصیان هم کنه طاعت عبادت بیشتر
گر تو نباشی این چنین بر عکس بکنی کار را
طاعات کم عصیان بسی شو ساخته بهر سفر

در روز زحل مریخ هم گر تو پیشی جامه نو
یا قطع بکنی هم بری آید مصیبت پیشتر
در سال دانی بیشک آشتا عشر روز نخس
غافل مشوزان روزها از جمله کاری کن خدر
ماه محرم یازدهم از صفر و هجدهم پیدان
از شهر اول چارمی هم از ده آخر شهر
اول جادی بیست و هفت هم بیست و دو از آخر
نیز از جب ان بیست و دو هم بیست و سه شعبان مگر
رمضان چهارم ماه شد شوال را هفتم گو
هم بیست و هفتم ذی القعدوی الحجه هشتم ای سپر
در غره ثالث پنج هم با بیست و پنجم شانزده
کاری مکن جائی مرو خالی نباشد از خطر
در سوم و هشتم سنبر و هم هم هژدهم با بیست و
هم بیست و هشتم جان من کاری مکن خاصه

غالب حیات آدمی از شصت تا هفتاد و ان
 کردی بسبب بازی ثلث کم ثلثی زمستی بی خبر
 ثلثی که مانده آخرین در وی بدان آفت بلا
 گم باد گیر دوست و پا صد بار روزی در دست
 صحت نیابی یک نفس و رود بلا در هر زمان
 شبها نیاید خواب خوش فریاد کنی تا صبح
 ست در بدن لازم بود سرما و لرزه و امسا
 گوارشش نیاید نانچی در چشم کم گرد و نظر
 بهر مصالح پیش او هرگز نیاید مر و می
 رسوا شود و بر اهل خود حرمت ندارد و کس و قهر
 دشمنی نماند آچنینان سخنی نمائند یاد او
 دشمن ندارد و پاک از او هر روز عیثی منکدر
 گریه و دسویستی در حال او فست کند
 خوبان و همشکر لبان شنید از وی دور تر
 اسپید بویست چون شود گردند خوبان نه هم
 پیری گرشد بستی ورنه چرا از وی حذر
 گرشاه باشد کامران جمله جهان در ضبط او
 ذوقی نه او را راحتی چون پیر باشد شکسته
 بر پیر کس رانی نظرنه کس بر او رحمت کند
 مانند او را مردمان جز رازق جن و بشر

قوله غالب
 من نمره نلکه
 فی الخلق افلا
 یعقلون
 ۱۳

صحت چو پای شکر گوز رحمت چو مینی صبر کن
 با کس گویند ز رحمتی تا بگذرد مدت سفر
 دار و طلب هم بعد آن تکیه کن بر وادی
 تقصیر و روار و مکن جز حق بدان شافی دیگر
 از صبر پایی گنج پاشی مصائب و ر و و غم
 اظمار چون کنی تو این چندان نیایی از اجده
 بیمار را چون بشنوی فی الحال رو پر پیش
 گرچه مسافت در میان باشد گروی بیشتر
 چو نتوانی پرسی ز رحمتی گوید خدا ای واسطه
 من ز رحمتی ششم زمان وقتی نیاید سیدی خبر
 بیمار چون پرسی اگر چیزی بده بدوست او
 از وی طلب جانان دعا در هر مهبی صعب تر
 بیمار چون گروی گوی فوئی کن تو وقت را
 غلطیده شسته کن ادا تا تو نیفتی در ستر
 بپایان ز رحمت بدان رحمت خدا اوقات چون در می
 فوئی کنی گرفتار من را بیشک بیفتی و ر ستر
 چون تو بینی ز رحمتی فی الحال ده صدقات را
 و رو کن بیمار را جز صدقه و ادا ای پسر
 صدقه بده در راه حق جز بنام او دیگر بده
 کاری هم آید تر چون صدقه پیش آر و خبر

و آنکس که بهر مال و زر جنگی کند با کافران
یا بهر نام شخصی چندان نیاید او اجر
آنکس که بخورد ز شکمی بر و مقابل دشمنان
با او چه نسبت آنکسی ز حنی خورد پشت و کمر
مقبل رود اندر جهان شاد و کنان خنده زنان
از سالها چون پانصد مد بر شهید بیشتر
هرگز کسی را در جهان دنیا نشاء آرزو
الا شهید راه حق گرچه بیاد شک زر
چون مومنی از صدق دل خواهد شهادت از خدا
یا بد چه شهید او ر جتی میر و ز تب یا در و
شهید اگو از مردگان در دل سپندار این سخن
اندر جهان چون زندگان بخورند شربت هم

باب چہل و یکم در بیان اسباب مینوائی و مدبری مسکوید

اسباب فقر و ندری حل حیرت و میدان یقین
مستورین اندر کتب راوی است جعفر معتبر
طعمی مخور باشی جنب آبی مخور آری
هم دور کن از خویش آن که باشد مشک
بولی کن هم برهنه جازوب در شبها مزن
گذارد هم آورد راجانان من بکشاده

[illegible]

فی زن بگیر و نام شوی فی شوی گیر و نام زن
 فی نام مادر نه پدر آرد زبان دختر پدر
 طعمی مخور هم بی ادب فی بد و عاف ز نذر را
 پر کاله باشد ناهنا آزار و درویشان محشر
 قایم نبوشی جان من شلوار را در راه پیچکه
 شسته نه بندی پاک هم گوشه نگیری از بشتر
 در خشک موشانه مکن استاده باشی هم مکن
 شانه شکسته چون شود از وی مکن کلی حذر
 مقراض مواز شر مگاه مستان گهی جانا من
 هم موی را در شر مگاه از چل نداری بیشتر
 در پیش پیران هم مرو بر استانه هم مشین
 تحلیل دندان هم مکن هر چونکه باشد از شجر
 وقتی نوزی پوستی از سیر خواهی از بصل
 چون عنکبوتی بنگری از خانه کن بیرون زور
 زنده پیش مغن برون فی در نازی کاسه
 در کذب هم عادت مکن فی در فروجی کن نظر
 وقتیکه شونی دست و در خوشکش مکن دامان خود
 پوشیده و وزی جامه چون بدر شوی جان پدر
 چون تو گذاری مخبر از وی میا مسجد برون
 گردی بفاقه مستلا آید به پشت نقد

شکر خدا گوهر زمان مصحف بحر اژدها خود
میخراکان تازی همین خدمت بکن مادر پدر
سوره جمعه شبها بخوان میخوان منزل روز و شب
و اتم بخوانی واقعه از بعد مغرب خوب تر
موزه چو پوشی کفش پاید که پوشی ز روبرا
تا حن چو خواهی گری در روز پنجشنبه
چون تو پوشی خاتمی پوش از عقیق اسی جانن
محبوب خواهد دست تو دستی بد مقصیر
عمدی که کنی با کسی نقص کن در عهد خود
جار و ب در مسجد زنی مالی بیایی بیشتر
حجی بکن از بحر حق میکن زیارت مصطفی
اندر تجارت صدق را کن پیشوا هم زهر
در خانه داری سر که را خالی مکن خانه از و
برکت چو خواهی مال را رو گو سفندی زود خر
عسل جمعه دایم بکن خاصه که عسل اربعه
در روز عاشورا پیر اضعاف ایام دگر
آتش جو گندم بهم آنگه از آن نانی بپزند
غله که داری کیل کن از وزن کن کلتی حذر
دستی بشو طعمی بخور گردی تو انگر بیشک
تنها چو باشی زن کن بسیار یابی مال و زر

بهیستی که گفتم پیش تو هشدار حمله کن عمل
تشکیل و ندان تنهم بکن بنویس اندر دل جگر

باب چهل و سیوم در بیان موجبات بهشت

جنت مقامی صالحان آنگاه یابی جان من
بکنی عمل از بهر آن هر روز کاری خوشتر

اعمال جنت دان بسی حدی ندارد و هم عدد و

زان جمله گویم پیش تو آن بیت و هفت استی سحر

اول بگوئی کلمه را از صدق دل هم خلاصا

باشی بر آن ثابت قدم مدت حیات از عمر

شاد می رسان بر مومنان طعمی بده از بهر حق

پوشی لباس مغفرت آئی بحجت بهشت و

اضیاف را اگر ام کن غزوی کن با کافران

سری بگوید چون کسی آن سرکش بر بشرد

رحمت چو آید پیش تو هرگز بگو با آدمی

جمله مصائب بچنین داری نهان اندر جگر

صلح چو بکنی کار با باورشینی در جهان

احسان بکن با آن کسی که کوب تو کرده بدتر

اندر سواد جهان و دن درویش مسکین جای ده

فرمای کاری نهش را از کارهای سخت تر

سلف قال
عبد الصلوة والسلام قال
ان الله عز وجل يحب المتواضعين

سلف قال
عبد الصلوة والسلام قال
ان الله عز وجل يحب المتواضعين

سلف قال
عبد الصلوة والسلام قال
ان الله عز وجل يحب المتواضعين

سلف قال
عبد الصلوة والسلام قال
ان الله عز وجل يحب المتواضعين

سلف قال
عبد الصلوة والسلام قال
ان الله عز وجل يحب المتواضعين

سلف قال
عبد الصلوة والسلام قال
ان الله عز وجل يحب المتواضعين

سلف قال
عبد الصلوة والسلام قال
ان الله عز وجل يحب المتواضعين

سلف قال
عبد الصلوة والسلام قال
ان الله عز وجل يحب المتواضعين

چنانچه بدان از موزیان باشند در حل و حرم هر چه
 گزوم چهارم موش هم اندر شارق کن نشسته
 ناز و خداده و کلب هم مردم گز و هر ساعتی
 هر پنج را موزی بدان موزی یکش حکم جنب
 هر جا که موزی آدم بود یا جا نور
 در حال کش هم در زمان هر که برویابی ظفر
 گر بکوتر چون کشد قیمت مضامین ده درم
 یا خود زیانی او کند اکثر چو آید در جبه
 جایز بدان هم شتمش میران بکشتش کاروی
 اما اگر کس بگذرد یا بدو ثوابی بیشتر
 در حره خواهی تا دهی از پنج بیرون آب را
 رخصت طلب گر جاریه است او نش ز مولی معتبر
 اسقاط کردن حل را جانی نباشد چون درو
 کردند بعضی رخصت گر تو بداری خوب تر
 میخوان بخومی آفت در تا تو بدانی وقت را
 تزویج کردن قبل هم دیگر برستن در سفر
 بستان بدایا چون کسی بد بدتر بھر خدا
 قاضی چو باشتی یا ملک از بدیه یا می کن خدر
 سلطان فتوحی چون دهد فی الحال بستان خرج کن
 نا وجهی رو کن این نوع باشد دوست تر

چون تو کنی همان شوی در طعم او بخش کن
 جز استخوان سگ را ده جانان من چیزی نگر
 مروار باشد پوستی پیش از و باعث بیع او
 جایز نباشد در شرع هم بیع اشعارش
 چون تو بینی مروی گل میخورد و منش کن
 فرعون و هان یکدگر خورد و نگلهایش
 برده خری چون گل خورد و بار یک بنی موی او
 یا خود نشانی چوب و لت اندام او آید نظر
 و دیگر کنیزک طعمها از دیگران حید خورد و بر اندام او نظر آید
 روی کنزین عیبها انداخته می نگر و کند و کند
 مسجد چو بنی تنگ تر باشد زمین و چوب و را
 بستان ز خصمان زور کن قیمت بده هم هم و
 صاحب احمد مصطفی از بھر کعبه همچنین
 دادند قیمت حضم را کردند قدر هم جبر
 ناقص قبائی چون کنی از بهر مومن مسلمی
 تنها شوی مغفور تو خواندم چنین اندر خبر
 کامل قبائی چون کنی از جان و دل ای جانمن
 پرستی لباس مغفرت از خویش هم مادر پدر
 تاملتوانی جان من بر مومنان تعظیم کن
 فاسق چو بینی مستعد میکنی امانت بیشتر

غلبه افغانی
 چون همان کی
 شوی

ضرب الصدق و السلام
 من نأثم سخره کفص
 قهقهه ای اندکی بیانی از این
 من الشکوة
 یعنی اگر قبائی ناقص کنی
 در حدیث آمده و اگر
 بخشیده و موی تو و مادر
 و پدر تو نیز بخشیده شوند

چون ملج فاسق کس کند عرش خدا را در چنان
 گویی که افتد بر زمین بکند جهان زیر و زبر
 بینی چو فاسق مستدع او را اهانت کن پس
 ایمان بود اندر دولت خوئی نفردانی خط
 توفیق گر باشد ترا کاری بکن تعجیل تر
 این وقت را دان نعمتی هر ساعتی دارد و مگر
 امروز اگر طاعت کنی نه داترا باشد جزا
 چون تو کنی عصیان خطایابی سزائی در سقر
 اگر طالبی از صدق دل خواهد که یابد راه حق
 چون صبر کنی بیشکی باشد چو سنگی سیم وزر
 گر راه خواهی سوی حق از صدق پیوندی در او
 باید درون خویش را خالی کنی از کس و گر

در بیان مناجات و ختم کتاب گوید

یار بمرگردان چنان از راه لطف و مرحمت
 سکین شمارم اغیا شایان نیارم و نطف
 باشم تو اگر دل چنان از کس نخواهم حاجتی
 فارغ نشینم شاد و خوش بیرون نیایم پیش در
 راضی بفقرو غاقه هم باشم بجای اندرون
 ممنون منت نعلگان مارا گردان تا حشر

است مدحت کند فاسق
 عرش را از زردی
 فاسق را توفیق کردن
 دنیا را توفیق
 بزرگوار آرد از آن آید
 با بیکرد
 حق قال علی صلوة
 و السلام من اعاننی فی
 شئ من شئ

از بھر روزی رزق هم وقتی پریشان دل کن
 یارب بدیه صبرم چنان جز تو نخواهم کس و گر
 یارب بجای مصطفی هم انبیاء و اولیاء
 گروان چنان این تحفه را مقبول گرد و بحر و بر
 عاشق برو جلوه جهان اندر دون جان خود
 بکنند پاکان جائی او دارند بالا چشم و سر
 الفت چنان وه خلق را جز این نخواهد هیچ کس
 هر جا که بنید مری تعویذ او این مختصر
 رنجی کشیدم مری هم درد ما چون در دزد
 تا من بزاوم این چنین بگرسانی نامور
 نظری چو کبکی اندر و بسنی سلوک و پند
 هر جنبش در روی حکمتی فقه و کلام و هم خبر
 تالیف چون بکند کسی یا خود نویسد و استان
 جز شنوی نماید نکو تحفه نوشتن یک شعر
 اصحاب علم و معرفت هرگز که بینند سویی او
 عیدم بگیرند بھر حق هم راست بکنند زود تر
 خود عیب دارم جللی جز عیب در من هیچ نی
 صد عیب یابی بهر سخن هرگز نه بسنی یک هنر
 کردم نهوس چون انغان رقا رکبان پانسم
 بر باد شد رقا رسن گشتم خجل هم منکم

سلامی بر صاحب
 مری این تحفه
 را بپسندند
 خویش سازد
 مولوی محمود

نشد

خانه الطبع که فائده فهرست مجل می بخشد

بعد حمد سید و خالق جن و بشر رویاننده اشجار شورستان چون
 و شکرمه سید الرضی را از باران رحمت خویش نماینده آن خضر و حمزه و دوسته و رود چو
 ریحان جهان بروی پر فتوح خاصه رسولان نور عرش آسمان شایسته
 و جهان شفیع مهران بحر نمای اقرب الساعه و نشی القدر سلطان اسل
 یا و شاه بحر و بر محبتی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مخفی و محجب بسا که اینست
 شریفه و عجااله منیفه که مصنفش ساخون جگر خورده و چون نام خودش تحفه
 نصائح برآورده و بابوایش از توحید و ارکان ایمان و عقاید و عقوبت قبر
 و ذکر حبیب و جهنم و بیان علم و عمل و غسل و تیمم و زکوة و صلوة و روزه و حج و عقیقه
 آثارک الصلوة و زکوة و زراعت و تلاوت قرآن و کسب قناعت و نکاح و
 آوردن عروسان و آداب مجامعت و آداب آنچو رون جامه پوشیدن و
 ذکر وقت خفتن و بیع و شرع و صحبت سلطان و غنیا و حسن خلق و حقوق مساکین
 و حقوق الدین بر فرزندان و داد و ستد و قرض و کلام و سکوت و عیبت و
 همت و عطسه و سوگند و شتم و تکبر و عجب و عیوب و غیرت و اخلاص و بیا
 و عبادت و توکل و رضا و خوف و رجا و صبر و شکر و توبه و زهد و بخل و
 سخا و ایثار و اساک و تواضع و خلق حسن و نفع رسانیدن خلق و حلم و غضب
 و امر معروف و نهی منکر و سماع و رفض و سر و دلاغ بازی و زور و طعنه
 و نزاع و خوردن جانوران و بیان بها و روزها و خاصیت سعد و نحس و بیان
 پیری و جوانی و رنج و رحمت و علت و محنت و مصایب و تعزیت و احکام شهادت

اسباب بینوایی و مدبری و بیان توکری و موجبات پرستش و دوزخ و بیان و ده سن حضرت
براهیم علیه السلام و ختم کتاب سسی بلخ بکار برده کرامت از بهارستان مطیع شاد و بهیایافته
پیش نظر شائقان خویش زنگین ادا میهن نمود اما سیرالی مشتاقانش گشت و این گلغزار غما غنچه
پرو و انزوای برخ کشید لهذا بار اول ضعف عباد الله الکریم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب
مرحوم ساکن پلیندر آبپاری مصحح بیعیدیل مولانا مولوی محمد عثمان و شاه محمد صاحب
شهر جوب المرجب ^{۳۱} سیرلی مطابق ماه جنوری ^{۹۵} شاعری مطیع کرنی واقع بمبئی سرسبز کنایه گل
سبب ساختند امید که خوانش از شمیم روح افزایش دماغ جان را معطر سازند و
مهمتم کتاب هذا رابع کاتب و صحیح بدعائی حسن خاتمه یاد فرمایند و بالله التوفیق

فهرست

۳	در نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله	بیان نزکوة زراعت و صدقه و دعا
۴	در معنی شیخ العالمین محمود نصر الدین قدس سره	۲۱ باب در بیان روزه های ماه رمضان
۵	در سبب تصنیف کتاب و تعریف ابو الفتح	۲۳ باب در بیان حج و سفر و جهاد با کافران
۵	باب در بیان توحید باری تعالی عز اسمه	۲۴ باب در بیان تلاوت قرآن ذکر و دعا و غیره
۷	باب در بیان احکام و ارکان ایمان	۲۷ باب در بیان مکاسب و قناعت و وسول
۸	باب در بیان عقاید و عقوبت گور	۲۸ باب در بیان نکاح کردن و خزان
۱۲	باب در بیان علم و عمل و فضل آن	۳۰ باب در آرد و ن عروس و نجان و مجامعت با او
۱۵	باب در قضاء حاجت و وضو و تیمم و غسل	۳۳ باب در آداب طعام خوردن
۱۷	باب در بیان اوقات نماز و عقوبت تارک الصلوة	۳۵ باب در بیان آداب آب خوردن
۱۹	باب در بیان نزکوة و صدقات و	۳۶ باب در بیان آداب جامه پوشیدن

باب در بیان ذکر کردن و خشنودن	۳۷	باب در بیان امر از معروف و نهی از نهی	۵۹
باب در بیان بیع و شرا	۳۸	باب در بیان بیع و شرا	۶۰
باب در بیان منع صحبت سلطان اکبر و اغنیاء	۴۰	باب در بیان لاغ بازی و زور و شطرنج	۶۱
باب در بیان حسن خلق و معیشت و مشورت	۴۱	باب در بیان دین کردن و خوردن جانور	۶۲
باب در حقوق همسایگان	۴۲	باب در بیان ماهها و روزها و خاصیت سعد	۶۳
باب در حقوق والدین بر سر زندان و	۴۳	باب در بیان پیری و جوانی	۶۴
حکایت علقمه صحابی رضی الله عنه	۴۴	باب در بیان رنج و زحمت و علت و محنت	۶۵
باب در بیان ستادن و ام و دادن و تن	۴۵	باب در بیان مصایب و تعزیت و امان	۶۶
باب در بیان کلام و سلام و سکوت و غیبت	۴۶	باب در بیان غلبه و ضعف و امانت و امان	۶۷
باب در خشم و کبر و حمد و عجب و عیوب و غیره	۴۷	باب در بیان احکام شهادت	۶۸
باب در بیان اخلاص و ریاء و عبادت و جزا	۴۸	باب در بیان اسباب در بری و مینوایی	۶۹
باب در توکل و رضا و خوف و رجا	۴۹	باب در بیان توانگری	۷۰
باب در بیان صبر و شکر	۵۰	باب در بیان مویجات بهشت	۷۱
باب در بیان توبه و زهد	۵۱	باب در بیان مویجات و زرخ و اسباب آن	۷۲
باب در بیان نخل و سما و اشیاء و اساک	۵۲	باب در بیان زمین ابراهیم علیه السلام و سایر شرف	۷۳
باب در تواضع و خلق حسن نفع رسانیدن خلوت را	۵۳	باب در بیان مناجات و ختم کتاب	۷۴
باب در بیان حلم و غضب	۵۴	تتمت فهرست الکتاب بعون الله الملك الوهاب	۷۵

بسم الله الرحمن الرحیم

بخط خام افضل السادات میرزا محمد تقی

CALL No. ۱۹۱ ۶۵۱۲۵
 ACC. NO. ۵۰۴
 AUTHOR
 TITLE تحفہ زماغ -

۱۹۱ ۶۵۱۲۵ ۵۰۴
 تحفہ زماغ

THE BOOK

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :- PERSIAN SECTION

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

S. ZIAUL HASAN
 BINDERY M. A. LIBRARY
 A. M. U., ALIGARH

